

سرزمین

خفته

در خاک

فخرالدین احمدی سوادکوهی



www.tabarestan.info
تبرستان

نام کتاب: سرزمین خفته در خاک
تألیف: فخرالدین احمدی سوادکوهی
ناشر: مولف
سال: 1390

به تمام آزادیخواهان

و

کارگران در بند

www.tabarestan.info
تبرستان

برادر، خواهر، بیا سبز بیندیشیم

www.tabarestan.info
تبرستان

برادر، خواهر،
بیا سبز بیندیشیم
تا سرزمین امان ببیش از این
تاریک نیندیشد.
این سرزمین که می بینید،
خنجر تا گلوگاهش نشاندهند
امروز سهم من و توست
نه به حراج بگذاریمش،
نه اجازه ی تاراج دهیم.
**

چه بیگانه سرزمینی شده ست اینجا!!
مادران اش مرده کودکانی دنیا می آرند
که سرنوشت اشان را جیغ می زنند
سرزمینی
که قبیله ام حق ندارد،
حق داشته باشد

آه برادر، خواهر
سی سال و اندی
یخ بسته ایم
بیا از استخوانهایمان
همه ای سازیم
و قلب امان را
مشعلی برافراشته بر دستان امان
برای سرزمینی که تا چند قدمی انجماد کشنده نشسته است

آری این سرزمین که می بینید
قصه ی پرغصه فراوان دارد
از بلندگوها
استفراق دروغ می پاشد
سی سال و اندی
محبوس مانده ایم در تاریکخانه ی ذهنمان
بیا نترسیم برادر،
خواهر
که یک موج
گاهی
می ارزد به یک دریا
بیا نترسیم
و دست در

دست هم
موج گونه اوج بگیریم تا بیکرانه ها و
بگذریم از سیاهی هر اندیشه ای
بیا برادر، خواهر
چون پوسیده زنجیر اجیر نباشیم
بیا در این خسته سرزمین اجدادی
آه برادر، خواهر
تو بمان
تو بخوان
تو فریاد باش
بیا در صفی سبز بایستیم
و با مشتت و حنجره ای برای رهائی
آزادی را
برای سرزمین امان
به ارمغان آریم.

یک خبر ، هزار فاجعه

باد خبر از یک فاجعه آورده بود
درست سی سال پیش از اینها
هیچکس باورش نکرد
سرنوشت امان را نه در خواب دیده ایم
نه پیش تر از اینها بو کشیده بودیم
باد خبرش را داد
کسی باورش نکرد.

اجازه ی بازی در تقدیر به ما داده نشد
نقش امان را بازی کرده اند
و سهم امان را دزدیده اند

آه بلور دارم
ریسمان گناه بر گردن شیطان نیست
قبیله ام

بیهوده خواب کوچ نمی بیند
از سرزمینی که خدا را خطرکاتر از شیطان ساخته اند
باد خبر از یک فاجعه آورده بود
قبیله ام رفت

با بغضی مانده در گلو
از سرزمینی
که نه جای شیطان شد
نه جای خدا.

www.tabarestan.info
تبرستان

نیاز تلخ

از احتیاج یک لبخند
به صف شده ایم
در خیابانی که حوصله امان را ندارد
سی سال و اندی
صیرمان را تمدید می کنیم
در خیابانی که دردمان را بالا می آرد
و تکیه به حوصله امان زده ایم
در این سرزمین
که دگر
امین کس نیست
سی سال و اندی گذشت و نگذشتیم

نه صف تکانی خورد
نه لبخندی فروخته شد
و چون دیوانگان وامانده
چشم دوخته ایم به تسبیح ساحر مردی
که بخت تمام مردم
در دایره اش محبوس است
از احتیاج یک لبخند
به صف شده ایم . . .

www.tabarestan.info
تبرستان

نژاد پاک

www.tabarestan.info
تبرستان

چه بی شرم
سفره هاتان رنگین از خون ماست
آی سلاخ زادگان
حرامتان باد
آنچه می کشید به دندان
از گوشت و از استخوان ماست.
ما تبارمان عاطفه
کوله بار آذوقه امان مهربانی
ما را پیوندی با شما نیست
ما گره به اصالت امان خورده ایم
و بارمان نجابت
نه خس و نه خاشاکیم
آری ما از نژادی پاکیم
در کجای نقشه ی جهان خانه دارید!!!
خانه هاتان ویران باد
بسان دریده گرگان اهریمن خو

می تازید کوه به
کوه
می درید سینه به
سینه
بدانید
در میان هزاران دریده سینه
قلبی پرکینه،
برای نبرد
همیشه پنهان است

سری به بزرگی زمین

سرم بر تنم سنگینی می کند
سری که سرای فریاد خلق است
من همینم
سوخته ای خاکستر نشین
در کنار مردمان ترسیده و رمیده از سایه ی خود
مردمان شهر مرده ی مدرن
با مشت مشت خاکستر سوخته ار بخت اشان
بستری تدارک دیده اند
نه شعله ای و
نه حرارتی
آن را امید است.

آه بگذارید سرم بر تنم سنگینی کند
و هر سنگینی روزی به باد خواهد رفت
و من رفته ام
قرنها پیش از این

سوار بر بادی که مسافر جهان بود
چه بی رحم سرزمین شده ست
که سرهای پرباد،
بر باد می روند.
قلبم را روزی به آتشم می کشم
برای مردمان سرزمین ام
که در لاک کوچک اشان یخ بسته اند
و یادشان رفته
که روزی باید پروانه شوند

www.tabarestan.info
تبرستان

مرگ آواز

پرنده را به شیشه و میله ها کوفتن
نمی ترساند ما را
همان شیشه
سخن از درون اتان می گوید
که خفته ماران ضحاک را مانید.
پرنده را
به تازیانه بستن
منقار خوش آوازش دوختن
نمی هراساندمان

پرنده در قفس نیز
برای فریاد،
نفس دارد.

نه حنجره
نه آواز
در حصار هیچ میله ای نمی گنجد
آه

چه بی رحمانه
به جشن پر چینی پرنده نشسته اید!!!!

پرنده را به شیشه و
میله ها کوفتن
بال و منقار به هم دوختن
نمی هراساندمان
گر چه آسمان در مالکیت شماست
اما
پرواز،
آواز،
همیشه از آن ماست.

www.tabarestan.info
تبرستان

همرزمان خفته در خاک

www.tabarestan.info
تبرستان

از تابوت همرزمانم
که آنسوی تر فتاده بر شانه های خیابان،
چکه
چکه

خون می چکد.
شهر بوی گلوله و باروت می دهد و
فریاد و فریاد و فریاد
کسی را مجال مرثیه نیست
مادران یاری ضجه ندارند،
آن هنگام
آمبولانس ها بجای اشان جیغ می زنند.
هم سنگرهای جوانم
آن نورسیدگان خوش قد و یال
شکسته دست و بال
چه زود
چه زود
افسانه شدند!!!
*

قد داره بدستان بی رحم
دریدند سینه ی برادر همرمم
و بغض شهر غریبانه منفجر شد
گیسوان خواهرانم
بوی خاک سرد می دهد و
چو خرمنی که در اسیرآتش باشد
می سوزد،
می سوزاند.

از چه رو می کشی
همرم جوانم جلاد!!
اسلحه هاتان شکسته باد
این پیکر همرممان من است
پوزه در خونشان کرده اید
آی جلاد

از چه رو می دزدی
بکارت خواهران هم سنگرم
در سیاهچال ها که بوی ضجه و درد می دهد
چنگ به دخترانگی آن نورسیدگان
از چه رو می زنی!!!

از تابوت همرممانم
که آنسوی تر فتاده بر شانه های خیابان،
هنوز
چکه

چکه

خون می چکد.

www.tabarestan.info
تبرستان

کسی هست ...

کسی هست
یک نفر
در هیاهوی غریب شهر
تو را به سادگی می خواند
باورش دار
آنگونه که باورت دارد.
در پستوی تاریک ترسیدگی زانو نزن
کسی هست
یک نفر که می داند
رمز آزادی و
بهایش را.

تو اگر نترسی
مرا شجاعت می آموزانی
و اگر زانو نزنی
من ایستاده خواهم مرد
تو حنجره ی سرزمینت اگر باشی
من مشت های تو می شوم
تا فرود آری صاعقه گونه بر هر ظلمی.
کسی هست
باورش دار
یک نفر که شیره ی مرگ را نوشید
و دل به وسعت دریا بخشید
کسی هست
یک نفر در هیاهوی غریب شهر
تو را بسادگی میهمان کرد
و دعوت شده ای به یک حماسه
کسی که
آزادی را تا فریاد کرد
سراسیمه
گلوی صدا را بریدند
پوتین ها فاجعه می آفرینند هنوز
در خیابانی که سی سال واندی می دود
و نمی رسیم به هیچ جا
کسی هست
تنها باورش دار
تا برخیزی.

www.tabarestan.info
تبرستان

بیگانه

www.tabarestan.info
تبرستان

توبیگانه ای با این سرزمین
این سرزمین نامت را که نمی داند هیچ
چقدر ناآشناست با تو
به هر کجای این سرزمین چشم که می گردانی
مردمانی می بینی
با حوصله ی گمشده اشان به صف شده اند
برای گریستن
برای زنده ماندن
برای خوردن و خورده شدن
برای فریفتن
برای پر چیدن هر پرنده ای.
هر جای این سرزمین
برای هر چیزی
به صف شده اند
اما افسوس
که صف آزادی
همچنان خالی ست.

کولاک

www.tabarestan.info
تبرستان

همه ی کولاک‌ها
روزگاری سرشان،
تو لاکِ خودشان بود.

آیه

آیه ایست کودک
از سوره های طبیعت
که غریبانه
بی ترجمه مانده ست.

www.tabarestan.info
تبرستان

باد دیوانه

کسی
خواندن را یاد باد بدهد
تا این دیوانه ی کج فهم
روی گلبرگها را بخواند

که نوشته اند:
- گل را نچینید

آینه‌ی خاطرات

www.tabarestan.info
تبرستان

آینه‌ی زنگار بسته‌ی قلبم را
پنجره وار
بر خاطرات می‌گشایم
و با لبخندِ زیباترین خاطره،
لبخند می‌زنم.

آه

ماه
یک آه بود
برخواسته از قلب خسته ام
که سنجاق به آسمان اش کردم
تا همیشه
پیش چشمانت باشد و
ببینی
کبودی دلم را.

www.tabarestan.info
تبرستان

بیانیه

بیانیه ای برای حفظ حجاب جنگل.
اما ،
بی چارقد مانده هنوز،

درخت کنار خیابان.

کبریت فروش 1

www.tabarestan.info
تبرستان

دخترک کبریت فروش دیروز
امروز،
کنار خیابان،
اسلحه و

بمب ،
می فروشد.

و کبریت،
چاشنی کوچک را
برای اتفاقی جهانی ،
در جیب پنهان کرده ست.

کبریت فروش 2

دخترک کبریت فروش
این روزها
دیگر از سرما نمی میرد
بلکه
از سر
ما ،

هم نمی گذرد .

www.tabarestan.info
تبرستان

کبریت فروش 3

دخترک کبریت فروش
در خیابان ها
دروغ و بکارت می فروشد .
کبریت های خیس ،
فقط ،
برای رد گم کردن اند .

زیبا

www.tabarestan.info
تبرستان

خنده های چشمانت ،
زیباست

حتی اگر لب
ساکت بماند

پنجره

کهنگی پنجره زوال همه چیز نیست
پشت آن شاید
تازگی دنیائی
پنهان باشد!!!

www.tabarestan.info
تبرستان

آواز

در بهار
حسرت آواز پرنده ای را نمی خورم
صدایت
برای تمام بهار
کفایت می کند.

www.tabarestan.info
تبرستان

زندگی

ریزش برگ
مرگ نیست،
زایشی را خبر می دهد.

امید

برف

هر چه می خواهد ببارد
آدم برفی ها همدیگر را تکثیر کنند
و سرما را بگذار
بیداد کند

تو

با رقص کوچکترین شعله ات برقص
که زمستان
همیشه آستن بهار است.

می شکنند . . .

زود می شکنند

با تلنگری
چه از حجم فریادی
زود می شکنند
قلب انسان

www.tabarestan.info
تبرستان

رفیق

از قلب ها نباید ترسید
هیچ قلبی
دندانی برای دریدن ندارد

باد رهگذر

www.tabarestan.info
تبرستان

شکستن ساقه و
شاخه گل
همیشه مرام باد نیست
صدای گرفته ام را باد
شاید به تو رساند!!!

جاری

رود باش
که تنها ،
رفتن بدانی

مهاجر

www.tabarestan.info
تبرستان

از پرستو
هیچ سراغ از بهار نگیر
چه بداند
وقتی دیگر
سرزمینی برای بازگشت ندارد!!

کوچک‌های بزرگ

همه‌ی کوچک‌ها،

کوچک نیستند

اما،

چه فایده

که بزرگی کوچک‌ها را،

نی فهمیم!!

غرور

زمین
برای عقابها کوچک است
برای همین ،
عاشق نمی شوند ،
تا زمینگیر شوند.

www.tabarestan.info
تبرستان

روشنائی

چراغ ها را خاموش می کنم
برای روشنائی جهان ،
چشم هایت کافی ست.

خود فریب

www.tabarestan.info
تبرستان

بال و

پر
خیالت را قیچی کن
که فریبت می دهد.
تو آنقدرها هم که

آینه می گوید ،
بزرگ نشده ای

سقف این آسمان ،

کوتاه ست.

گدای بهار

احتیاجی نیست
گدایی یک بغل گل ،
از بهاری که ناپیدا است .
در همین روزگار سرد
همان یک شاخه گل مصنوعی مانده در دستانت
به اندازه ی چند بهار ،
شرف دارد .

www.tabarestan.info
تبرستان

سیاهی

پلک هایت
وقتی فرو می افتد
من ،
چقدر تاریک می شوم !!

صندوقچه ی خاطرات

بغچه ام را پر از کودکی هایت می کنم
حواسم به فردا هست
تا گم نشوی

تولد

تو
به دنیا نیامدی
دنیا
با تو آمد
و ظلمات جهانم،
گم شد.

www.tabarestan.info
تبرستان

گم کرده راه

در انتهای تاریک زمان
در هیچ جای دنیا
نشسته ام کنار سکوت
با یک بغل گریه
و به هیچ جا اینقدر نگاه می کنم
تا بیایم

راهی ،
که از آن آمده ام .

خانه بدوش

www.tabarestan.info
تبرستان

سراغی از من نگیرید
نشانی را نجوئید
من سرزمین ندارم
خانه ام را بدوش می کشم
و از اهالی هیچ جا هستم

زمزمه آزادی

صدای بال کبوتر
همان زمزمه ی آزادی ست
که در گوش آسمان
خوانده می شود.

www.tabarestan.info
تبرستان

تکیه گاه

شانه هایت
به پهنای کوهستان است
بیا یک دل سیر
بر شانه های هم
همدیگر را گریه کنیم
من غربت تو را
و تو تنهایی مرا

آه
چقدر آلوده ی دردم!

خواب نخس

www.tabarestan.info
نشرستان

کاش بشود هیچ وقت خوابی
آخر!
پاییز
بی خبر در خوابت دوید
و تمام برگ ها
خودکشی کردند
وقتی چشم هایت را بسته دیدند.

فاجعه

سیاهی دودی که بر چشمت می رود
واشکت را در می آورد
و می بینی آبی آسمان دیگر پیدا نیست
و پرنده ها آوازشان را از ترس گم کرده اند
هیچ خبر داری
سرزمینت را به آتش کشیده اند!

www.tabarestan.info
تبرستان

تنهایی

زمین
برای قدم هایت کوچک است
و حتی این شهر وامانده
از آسمان هم دیگر آبی گرم نمی شود
باران پاک فراموشمان کرد
حالا

تمام گلدان های شهر
دلشان
به گریه های تو خوش است.

طوفان سرنوشت

www.tabarestan.info
تبرستان

باد
آرام
در تو وزید
و تو
سخت در واپسین لحظات زندگی ام
چقدر شبیه هیچکس شده ایم!!

همدوش

شانه هایم جای یک نفر است
یا اسلحه ام
یا نعش تیر خورده ی همسنگرم
کدام بار را بدوش باید کشید
در نا امنی جهان!!

www.tabarestan.info
تبرستان

کودکی

کودکی ام
بر پیری شاخه ی درخت انجیر حیاط
هنوز
کودک مانده است.

مرگ پرنده

www.tabarestan.info
تبرستان

آدم ها
پرنده ی کوچکت را پر چیده اند!
دید ی بیهوده قفس را شکستی!!

ارتفاع بلند

در زیر بارش پرشور نگاهت
با مژه‌هایی تر
مثل پرنده‌ای

بی بال و

پر،

از ارتفاع بلند انتظار

پائین می‌دوم.

www.tabarestan.info
تبرستان

خود

پرنده را ببین!
همیشه شبیه خودش است
هر کجای دنیا
با لهجه‌ی مادری اش
آواز می‌خواند.

خواب پوگ

نردبان خانه
این همه خواب جنگل می بیند و
چرا سبز نمی شود!

www.tabarestan.info
تبرستان

پیوند

همیشه بچند
من
با خنده های تو پیوند خورده ام
همین روزها
تو را جوانه می زخم

www.tabarestan.info
تبرستان

جهانگرد

پرنده ای
به جرم آواز ناشناس اش
محکوم به حبس ابد شد،
در دادگاهی که هیچکس ندید.
کسی
پرونده ی پرنده را ورق نزد
تا بفهمد
از دورترین نقطه ی دنیا ،
از عشق زندگی ،

یورش

www.tabarestan.info
تبرستان

ایلی
از تایفه‌ی یورش و کفر
حنجره‌ام را به آتش کشیدند
تا آوازم به خاکستر بشیند
**

بگذار ندانند
زیر هر خاکستر،
آتشی سهمناک،

پنهان است.

طغیان سکوت

داس سکوت
همان از تبار مرگ و اهریمن
چنگ به حلقوم خوشه خوشه گندم می زند
تا مبادا،
این زمزمه‌ی خاموش در دشت،

روزی فریاد شود!!

www.tabarestan.info
تبرستان

طبعیت مصنوعی

حیف از آن همه آب
که در گلدان
به پایش ریختم
آخر!
قد نکشید تا هم قامتِ تو و

به قیامتِ تو باشد.

من
حرامت شدم

یا آن همه آب!!!

چکمه

چکمه‌ی کودکی‌ام
نی خواهد بزرگ شود
و در انتظار کوچک شدن‌ام
جفت ایستاده ست
تا ردپائی کوچک
بگذارد روی برف بزرگ
افسوس
که خورشید
بزرگترین ردپاها را پاک می‌شوید
* *

چرا باور نمی‌کند
من
دیگر
در چکمه‌ی کودکی‌ام
جا نمی‌شوم!!

غریبه

بگذار یکبار دیگر

- ای غریبه -

فقط برای لحظه ای

پر بکشم

چرخ بزنم

در اوج آسمان خیالت

بی آنکه تیرو کمان نگاهت

بالم را نشانه رود

- غریبه

www.tabarestan.info
تبرستان

انتظار

آی پرستو

بیهوده انتظار می کشیم،

برای او

او نه از تبار ما

که دختر باد است

من و تو

دیگر از نسل بهار نیستیم

و پائیز، میراث ما

محبوس در گنجینه‌ی مادر بزرگ.
آی پرستو

این جاده را که می بینی
سال‌هاست که مسافری ندارد
نه رحم به عمرمان کردیم
نه به چشم‌های برافروخته‌مان
علف زیر پاهمان سبز نشده ،

زرد شد.

تو خواندی و
کسی دست تکان نداد
و هیچ چیزی در جاده نروئید
بیا برویم
گفتم او دیگر نمی آید
آی پرستو
بیهوده انتظار می کشیم ،

برای او.

تفنگ

تفنگ
برادری
از ما می گیرد
تو
برادری کن
تفنگی بدست نگیر

www.tabarestan.info
تبرستان

گناه قشنگ

تمام جهنم
می ارزد
به گناه یک شب با تو بودن.

پرسه در افسانه ها

www.tabarestan.info
تبرستان

چه زود
سر از داستان ها در آوردیم!
چند قدم مانده بود تا افسانه شدنمان
که کوچ تو
همه ی قصه ی ما را
پوچ کرد

زمینی

آسمان قسمت توست
و زمین سهم من
زمین گره خورده با من
من ریشه در خاک دارم
مرا تا کجای آسمان می کشانی!
آسمان تا کجای خودش گولت زد!
نمی دانم
چرا دل به بال هایت بستم!

www.tabarestan.info
تبرستان

مسافر

جاده
با خشکیده حنجره اش
صدایم می زند
من اما
در حوصله ام نمی گنجم
کفش‌هایم را زیر دوش آفتاب
چه کسی وسوسه کرد؟!!

* *

سفر
مسافر می خواهد
و جاده
دیگر در خواب کسی نیست

www.tabarestan.info
تبرستان

سالیانِ سال
به اندازه‌ی تولدم
مرا حلق آویز چنگکِ خاطراتم کرده‌اند
و حوصله‌ام را دزیده‌اند
و کفش‌هایم را
چه کسی وسوسه می‌کند!؟

کابوس مرگ

تک درخت بی بخت
" همان که پیش چشم اتان
ایستاده هر روز می میرد،

را می

گویم "
تبر آهسته آهسته خوابش را می بیند
رنگ پریده برگ‌هایش
در فکر هیچ رهگذری نمی ریزد
و ذهن خسته‌ی خیابان
پر از برگ‌های جارو نشده‌ست
اهالی شهر

دست تکان نمی دهند
و سلام نمی کنند
به درخت بی بخت
که تنهائی اش هم اندازه‌ی جنگل است
و عادت دارد به هر روز مردن.
جنگل را خبر کنید
خواب تبر
شاید

تعبیر شود!!

مترسک پیر

آی مترسک
سگ پیر بی صدای دشت،
تا به کی ایستاده خواهی ماند در زمین؟!
همه‌ی پرنده‌ها فهمیده اند
که ریشه نمی زنی.
کمی گشت بزن،
گشت.

باور کن
این دنیا
به یک بار دیدن می ارزد
غیر این اگر باشد،
تولدی نمی بود.

مسافر خواب‌ها

کهنه چمدانم
خواب سفر می‌بیند
و سفر ، خواب مرا
و من
در خواب هردو ،

چقدر بی‌قرارم !!
ایستاده ام رو به دریای بی‌ریا .
قایق پیر باران خورده‌ای هست !!
و مرا خواهد برد
تا دور دست‌ها ، پشت امواج مهربانی

به همان سرزمین قشنگ رویائی !!
باید بروم
به زودی زود
با چمدانی
که رخت بزرگ دل‌تنگی‌ام را در آن به زور ،
جا داده‌ام .

دل‌تنگ

به کوچیده چکاوکِ شوریده می‌مانی
در شبان‌گاهی مه‌آلود
غمگین
غربت سرنوشت‌اش را
برای کسی که نمی‌شناسد ،

می‌خواند .

آی چکاوک!!
با تنهائی‌ات به وسعت صحرا
در گسترده تور سفید مه
در دام شبان‌گاهی قلمرو هراس انگیز
زنگ نزند منقارت!!

"برخیز"

آواز سر کن یک نفس
شاید شبگردی در این حوالی
دل‌تنگ‌تر از تو ،
آواز تو را منتظر است!!

www.tabarestan.info
تبرستان

شاعر

آی شاعر
سراغ‌امان را دیگر از آینه نگیریم
و گم شدن‌امان را باور کنیم

چون
دیگر
سایه‌ها هم به ما پشت کرده‌اند
حیران مانده‌اند سایه‌های لرزان
درکوچه‌های خواب زده
بیهوده مشتاب شاعر
قرنها فاصله‌ست
بین ما
باید دست تکان داد
آنهم
برای همیشه.

www.tabarestan.info
تبرستان

یادم بود که یادم نرود

یادم بود که یادم نرود
یک سبد بنفشه و یک مشت باران
هدیه‌ی بهاری تو باشد
یادم بود که یادم نرود
تو عاشق رودخانه‌ای هستی،

که عاشق دریاست

و دوست می‌داری
هر رفتنی را به تماشا بایستی.

یادم بود که یادم نرود
تمام گلدان‌های دنیا را بکارم جلوی پنجره‌ی اتاقت
تا فردا دخوش آمدنش باشد
و تو با همان دامن چین دار بلندت
به پیشواز آفتاب بروی.
یادم بود که یادم نرود
چقدر عیادت گنجشک‌های سرما خورده را دوست داری
و قرار بود
شبی با یک سینی پر از خنده
به شب نشینی ماهی‌های حوض برویم
که ازدلتنگی نوک به قرص ماه می زدند.
همه‌ی اینها را آری ،
یادم بود .

اما افسوس
زمان را
در پشت میله های زندان ،
یادم نبود .

وقتی نباشی . . .

صد ایت که نباشد

بی قراری ام
هر عصرگاهان

گل می کند

خودت که نباشی
هر جایی از این شهر

آوار می شوم.

*

در هیاهوی غریب شهر
صدایت صدایم را دگر نمی شناسد!
قلبم را بدستانت سپردم
هر گاه شنیدی که قلبم
با آه شکست

درنگ نکن

و به دیدم بیا

چشم هایت را حتما باز می گذارم

تا دیرآمدنت را

لبخندت را

کمی تماشا کنم.

www.tabarestan.info
تبرستان

آواز خوان

چه غمناک می خوانی آواز خوان
غم انگیزترین آهنگ زندگی را !!
مرا دگر
راهی جز سوی مرگ نیست
نه تاب ماندن مانده‌ست درمن
نه یارای رفتن.
همین روزها
در همین حوالی
در تابوت برافراشته بر دست‌ها
با یک چمدان دلتنگی
مسافر ناکجا آبادم خواهند کرد.

**

به کجا می رانیدم دوستان!
من دلتنگی شما خواهم ماند
از دلتنگی

سر به دیوار چین اگر بکوبم فرو خواهد پاشید
شما چه آسوده مرا خنده می شوید!
بخوان آواز خوان
تمام ناگفته دردهای انباشته بر دل ریش ریش شده ام را،

تو فریاد باش
که لبانم را سخت دوخته اند.
**

دوستان رهگذر
من دلم بسان دلتان ،
سنگ نیست ،
تنگ است.

*
آی آواز خوان
در خسته گلوگاهت
برای های های گریه هایم جایی هست!!

به که بگویم
اینجا دگر جای ماندن نیست
و من چیزی نمانده ،
به تمام شدن!!!

استکانی غم

ته استکانی چای و
سیگاری نیم سوخته و
اتاقی دمیق
و روزنامه ای که درد کسی را نمی نویسد
باید ساخت
با غمی که نمی دانی کجا جایشان دهی.
هر کس دردش را بغل کند
خنده فروشی نیست
در پیاده روها بساط نمی کنند.
باید ساخت

با ته استکانی چای و
سیگاری نیم سوخته و
غمی که نمی دانی کجا جایشان دهی.

وصیت

بگذار تا آسوده بخوابم در این خاک
در این خسته سرزمین اجدادی پاک
آی آینده‌ی رهگذر
با قدم‌های کوچک نشده‌ات
خوابم را آشفته نکن
تا در این کهنه گهواره‌ی خاطرات
دمی بیاسایم
که در زندگانی
هرگز نیاسودم.

www.tabarestan.info
تبرستان

شهید اندیشه

سرخ ست شاعر
شهید اندیشه‌اش
فریادی به بلندای قامت‌اش
تنیده در ریشه‌اش.
شعر آویزه‌ی کدامین حلقه‌ی دار خواهد شد!
نه تبر
نه تبردار
حریف حرف شعر نیستند

شاعر اما چرا،
می توان سپردش
به واژه های سرخ
تا حک شود به سینه اش
حرمت واژه های سرخ.

www.tabarestan.info
تبرستان

راز درخت ها

چه کسی می داند
راز و روز عروسی درخت ها را؟!
چگونه است عشق درخت هائی
که بلد نشده اند
در آغوش هم بگیرند؟!
کلاغ های ساقدوش
حرفی نمی زنند
از راز وصلتی ،
که آغوشی ندارد.

کسی
جشن هم آغوشی درخت ها را ،
تماشا کرده است؟!!

www.tabarestan.info
تبرستان

شهری که با من گم شد

سی زمستان گذشت
در خیابان های رنگ پریده ی شهر
گیج می خورم به هر سو
با پاهائی که قرض نکرده ام
کسی پیدایم کند
این شهر من نیست

بوی کودکی ام را ندارد
خاطرات شهرم را که به غارت برد؟!
هیچ سراغی از خنده‌ی مردم نیست
من گم شده ام
آی مردم
من اینجایم

جائی که نمی دانم کجاست
و کمی گریه کنید
برای شهری که باران اش را بغل بغل دزدیده اند
و دستی تکان بدهید برای من
که با چمدان بزرگ دلتنگی ام
گیج می خورم
در شهری که بوی کودکی ام را ندارد
نه! باور ندارم این شهر من است!
مردمان اش کوچکتر شده اند
و شهر به قبرستان نزدیک تر
من اینجایم
با چمدانی پر از دلتنگی
ایستاده ام سی زمستان
و مانده ام
من گم شده ام
یا این شهر!!

بهانه

بهار
به یاد می آوردم
شکفتن و سر سبزی دوباره را
تابستان داغ
می آموزدم
تا بار دهم
برای کودکان بازیگوش
اما

همه امیدم را پائیز،
می ریزد با تکانی گیج کننده
و زمستان
همیشه بهانه دست هیزم شکن می دهد
مانده ام
دخوش کدامین فصل بمانم!!!

رقص مرگ

در کنج خیالم
" جائی که خودت می دانی کجاست "
چادری برافراشتم
تا سقفی برای هر دویمان باشد
و در تمامی فصول ذهنم

قدم زدی و دست تکان ندادی
ماندم و نماندی
نگذشتم و گذشتی
و بی همانه
389 روز
ساعت و

دقیقه

پای کوبانندی
رقصیدی بر زخم شانه ام
و کودکانه به تماشای نشستم پایکوبی مستانه ات را
با تمامی سوگندها
باور نکردی
مرگ من
با اولین رقص تو
آغاز شد.

حریف

حریفا

در بن بست کوچه ی عشق

" همان کوچه ی 389 "

یا جای توست

یا جای من

کوچه را تاب حضور دو نفر نیست

یا تو با خون خودت

می نویسی نام معشوق را بر دیوار

یا من.

www.tabarestan.info
تبرستان

یا من ،

یقه چاک داده

با پنجه ی خون آلودم

می کوبم آخرین بار بر دیوار کوچه‌ی عشق.

نامم را بنویسید .
www.tabarestan.info
تبرستان

نامم را بنویسید
درشت

بر سنگفرش خیابان
این ردپای یک مسافر بوده است
با یک بغل درد اما عاشق زندگی
هر چند که کافر بوده است
بنویسید بر حافظه‌ی فصل‌ها
مردی با چمدانی از غصه و درد
رهگذر این روزگار بوده است
بنویسید بر پیشانی شکسته‌ی شهر
آن خسته‌ی رفته‌ی از یاد
روزگاری اهل همین دیار بوده است
آری
بنویسید بر سنگفرش خیابان
اما
با خون خودم
نامم را بنویسید . . .

شازده کوچولو

شازده کوچولو
مسافر کدام سفری؟!
جاده ها را سیم خاردار کشیده اند
که هیچ وقت
برای هیچ کس
میوه نمی دهد.

سفر را دیگر اعتباری نیست.
شازده کوچولو
سیاره ات هر چند کوچک
باور کن می ارزد به تمام زمین
که کوه هایش خون استفراغ می کنند.
سیاره ات را به کسی قرض نده
حتی به من
گل سرخ پر غرورت را،
به یک پارچ آب میهمان کن

و گوش هایت را محکم بگیر
که قصه ی قصه گوی پیر
هیچ وقت به سر نمی رسد
و همه ی ما در زمین

سرکاریم.

این روباه هم دروغ می گوید
اهلی شدن اش بی طمع نیست.
شازده کوچولو
مسافر کدام سفری؟!
از همان سیاره ات
دستی بتکان
برای ما
که سنگ قبرمان را،

بدوش می کشیم .

www.tabarestan.info
تبرستان

فاجعه 1

فاجعه
از زمانی آغاز می شود
که به آغازی نیندیشی

ژنرال

آی ژنرال
هیس!

می شنوی!

بچه ها قصه ی سربازی را برای هم تعریف می کنند
که اسلحه اش در دل جنگ ،

جوانه زده

بود .

رهایی

آواز قناری مانده در قفس
هر کسی را خوش می آید
که لبخند می زنند و
سری تکان می دهند و
به سادگی می گذرند.

کسی اما نفهمیده
آواز قناری
درد تنهایی و رهایی ست

www.tabarestan.info
تبرستان

اسارت

چه اسارت تلخی ست
به زمین افتادن و
بر زمین ماندن.

www.tabarestan.info
تبرستان

تبر

با کدامین دعا و نفرین
تبر
در دستان هیزم شکن
جوانه خواهد زد!

بیداری

انسان
زمانی بر می خیزد

و برخاستن
همان شهامت است.

www.tabarestan.info
تبرستان



برادر، خواهر،

بیا سبز بیندیشیم

تا سرزمین امان ببیش از این

تاریک نیندیشد.

این سرزمین که می بینید،

خنجر تا گلوگاهش نشانند

امروز سهم من و توست

نه به حراج بگذاریمش،

نه اجازه ی تاراج دهیم.